

تصحیح مجدد برخی عبارات آشفته در نامه‌های خاقانی

محمد رضا ترکی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

موسی دامن‌کش^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت ۹۴/۱۰/۲. تاریخ پذیرش ۹۵/۸/۲۴

چکیده

منشآت خاقانی از نظر سبکی جزو متون پیچیده و مصنوع نثر فارسی است. خاقانی چنانکه در نظم، در عرصه نثر نیز صاحب سبک است و به شیوه‌های گوناگون کتابت و قوف دارد. این اثر از وجوه مختلف، از جمله شناخت بهتر سبک و سیاق سخن خاقانی و نیز آشنا شدن با محیط و زمان او اهمیت فراوان دارد. آنچه در این نوشته می‌آید، تأملی بر برخی عبارات منشآت خاقانی به تصحیح محمد روشن است، که به لحاظ معنایی چندان رسا نیستند و امکان دارد مخاطب در خواندن آن‌ها دچار مشکل شود. در برخی جملات نیز بدخوانی نسخه و عدم ضبط صحیح، از ارزش ادبی و ظرافت‌های هنری آن کاسته‌است. تصحیح مجدد عبارات پس از خواندن دوباره نسخه اساس و البته نسخه‌های کم‌اهمیت‌تری همچون پاریس و سپهسالار، که فقط تعداد اندکی از نامه‌ها را دارند، صورت گرفته‌است. در بسیاری از موارد بررسی شده، پس از وارد کردن صورت صحیح، شواهد متنی دیگری نیز به دست داده شده‌است.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، منشآت، تصحیح، محمد روشن، نسخه، نسخه لالا اسماعیل، سبک نوشتار

۱. مقدمه

منشآت خاقانی شامل مجموعه نامه‌هایی است که او در طی دوران حیات خود به اشخاص مختلف نوشته است؛ مخاطبان این نامه‌ها، بیشتر صاحب‌منصبانی هستند که نویسندگان، مستقیم یا غیرمستقیم با آنان در ارتباط بوده‌است. برخی از مخاطبان، سمت‌ها و منصب‌های درباری داشته‌اند و دیگری نیز صاحب مراتب دینی و علمی بوده‌اند. در این میان، محتوای چند نامه مربوط است به خویشاوندان او و طرح مباحث شخصی. خاقانی در اثنای برخی نامه‌ها، از خدمات‌ها و مفاوضات دیگری که پیش‌تر به مخاطب نامه فرستاده‌است، سخن به میان آورده، که البته تعدادی به دست ما نرسیده‌است.

محمد روشن با توجه به چند نسخه به دست آمده از این اثر، اول‌بار به سال ۱۳۴۹ به تصحیح و چاپ این اثر همت گماشت. مصحح در به دست آوردن نسخه‌های این اثر، با دشواری‌هایی روبه‌رو بوده که در مقدمه اثر، به چگونگی آن اشاره کرده‌است.

نسخه‌های موجود و بررسی شده در تصحیح این اثر عبارت‌اند از:

- نسخه کتابخانه لالاسماعیل؛

- نسخه کتابخانه سلیمانیه در بخش شهید علی‌پاشا؛

- نسخه مدرسه عالی سپهسالار؛

- نسخه کتابخانه ملی پاریس؛

- چند نامه در مجله /رمغان.

در این میان، دو نسخه نخست، اهمیت بیشتری دارد. نسخه لالاسماعیل تعداد نامه‌هایش کمتر از نسخه علی‌پاشاست، لیکن قدیمی‌تر از آن است و از این رو نسخه اساس کار قرار گرفته‌است. این نسخه شامل سی نامه است و تاریخ کتابت آن نیز دقیق مشخص نیست، لیکن تازه‌تر از سده هفتم نمی‌تواند باشد؛ بنابراین قدیم‌ترین نسخه به دست آمده از منشآت محسوب می‌شود (نک: خاقانی، ۱۳۸۴: مقدمه/۴). این نسخه در متن با نشان اختصاری «لا» مشخص است.

نسخه پاریس را که مشخصاً تاریخ کتابت آن نمی‌تواند چندان کهن باشد و تعداد نامه‌های موجودش نیز اندک است، می‌توان احتمال داد که از روی نسخه لالاسماعیل و شاید نسخه‌ای دیگر رونویسی شده باشد؛ زیرا افتادگی‌ها و عبارات ناخوانا در هر دو کاملاً

مشترک است و بسیاری از آن‌ها در پاریس درست به همان صورت موجود در لالاسماعیل به نگارش درآمده و گویی رونویسی شده‌است. ضیاءالدین سجادی پیش از روشن به تصحیح و انتشار این اثر اقدام کرد که البته نسخه جدید و منحصر به فردی در این چاپ دیده نمی‌شود و چاپ محمد روشن از هر نظر بر آن ترجیح دارد. تصحیح سجادی با عنوان مجموعه نامه‌های افضل‌الدین بدیل خاقانی، کلاً دربردارنده ۳۱ نامه است (نک: خاقانی، ۱۳۴۶: مقدمه/۲).

باتوجه به نسخه‌های موجود و نیز با در نظر گرفتن سبک و سیاق دشوار خاقانی در معنی‌آرایی و مضمون‌پردازی، تصحیح منشآت طبیعتاً مصحح را با دشواری‌های فراوان روبه‌رو کرده‌است، اما با وجود همه این‌ها، مصحح به خوبی از عهده برآمده و در تصحیح این متن، نهایت همت و دقت را مصروف داشته‌است؛ خاصه که استادانی چون مجتبی مینوی و بدیع‌الزمان فروزانفر نیز ایشان را یاری کرده‌اند و در موارد بسیاری، تقریرات آنان را وارد کرده‌است. لیکن در مواردی، عبارات و جملات متن، معنای روشنی ندارد و برخی ابهامات مانع از این می‌شود که خواننده بتواند درک درستی از متن داشته باشد، و نیز بدخوانی و یا ناخوانا بودن نسخه، برخی عبارات را از نظر نحوی دچار مشکل ساخته و علاوه بر این، در مواردی از ادبیت متن کاسته‌است و تکنیک‌های بیانی و بدیعی، که خاقانی در جهت برجسته‌سازی و هنری کردن عبارات به کار بسته، از نظرها پنهان مانده‌است؛ خاصه که خاقانی معمولاً تلاش دارد تا لفظی مهمل نیفتد و عناصر متن با یکدیگر نهایت ارتباط را داشته باشند و در راستای تقویت یکدیگر به کار روند.

مصحح متن، خود بعداً با خواندن دوباره، به برخی از ایرادات موجود در تصحیح پی برده و در مقاله‌ای با عنوان «استدراکاتی بر منشآت خاقانی» (روشن، ۱۳۸۵: ۴۲۹-۴۳۷) بدان‌ها اشاره کرده و ابهام بعضی لغات و عبارات را حل کرده‌است.

باوجود این، بسیاری از ابهامات موجود در نامه‌ها همچنان حل نشده باقی مانده‌است، که تعدادی از این ابهامات به بدخوانی نسخه مربوط می‌شود. با خواندن دوباره نسخ خطی (خاصه نسخه اساس) و بهره‌گیری از شواهد متنی - به‌ویژه مقایسه با دیوان خاقانی و تحفة‌العراقین - می‌توان به تصحیح این متن کمک بیشتری کرد. تاکنون نیز نسخه جدید و معتبری پیدا نشده‌است که بتوان تصحیح دیگری از منشآت به دست داد؛ البته دو نسخه به زبان عربی

پیدا شده که جدا از نامه‌های موجود است. مصحح در استدارکات خود در توضیح عبارتی عربی از منشآت (الشعر بالشعر ربا)، می‌آورد که استاد مینوی این مضمون را در شعری از خاقانی دیده و روی برگه‌ای بر دیوان خاقانی خود یادداشت کرده و نوشته استاد را چنین نقل می‌کند: «در رساله عربی که به اوحدالدین غزنوی نوشته، این دو بیت فارسی را آورده» (خاقانی، ۱۳۸۴: ۷۸۲) و دو بیت را در آنجا نقل می‌کند. بنابراین ایشان دست‌کم از یکی از این دو نامه عربی (نامه به اوحدالدین غزنوی) آگاهی داشته‌است، اما اینکه چرا این نامه جایی در این مجموعه ندارد بر ما روشن نیست. تازمانی که نسخه‌ای دیگر پیدا شود و تصحیح منقحی صورت گیرد، باید از همین راه، به حل مشکلات و ابهامات این متن پرداخت.

چنانکه گفتیم، این پژوهش ذکر مواردی است که مصحح منشآت در خوانش نسخه اساس خود دچار بدخوانی شده و یا بعضاً مواردی از نظر ایشان دور مانده‌است. اگرچه در متن نامه‌ها، موارد متعددی وجود دارد که باید نسخه‌بدل‌های دیگر را در روشن ساختن معنی عبارات ترجیح داد، ما در این نوشته بدان موارد اشاره نکرده‌ایم و غرض فقط آوردن نکاتی است که مصحح واقف بر آن‌ها نبوده‌است؛ مواردی که گاه نحو را درست می‌کند و گاه عبارت را معنی‌دار می‌سازد و بعضاً آن را از نظر هنری برجسته‌تر می‌کند. برخی از ضبط‌ها، در ظاهر، براساس نسخه پاریس یا سپهسالار صورت گرفته، درحالی که نسخه لالاسماعیل دارای عبارت یا کلمه‌ای بهتر و متناسب با متن است، اما حتی در نسخه‌بدل نیز اشاره‌ای به آن نشده‌است.

موارد مذکور در این مختصر تا صفحه دویست متن منشآت، یعنی تقریباً تا پایان نامه به زین‌الدین را در بر می‌گیرد؛ جایی که نسخه لالاسماعیل به پایان می‌رسد و تصحیح باقی متن، بیشتر براساس نسخه کتابخانه سلیمانیه صورت گرفته‌است که در دست ما نیست؛ و البته آن را هم می‌توان در مجال دیگری بررسی کرد. برای حصول اطمینان از اینکه برخی موارد ممکن است فقط ایرادی چاپی و حروف‌چینی باشد و نه اشتباه نسخه‌خوانی، از هر دو چاپ منشآت - یعنی چاپ انتشارات دانشگاه تهران و چاپ انتشارات فرزانه - بهره گرفتیم.

۲. پیشینه پژوهش

تأملاتی که در باب تصحیح منشآت، پس از چاپ این اثر صورت گرفته، یکی «استدارکاتی بر

منشآت خاقانی» نوشته مصحح متن، محمد روشن (۱۳۸۵)، است که ما پیش تر از آن یاد کردیم. دیگری «تصحیح تحریفی از منشآت خاقانی» نوشته سعید مهدوی فر (۱۳۹۰) است که با توجه به شواهد متنی موجود، تصحیح «پری ناز» به «پری مار» را متذکر شده است. همچنین «منشآت خاقانی» نوشته محمدرضا ترکی (۱۳۹۵) است که ضمن بررسی برخی ویژگی‌های نامه‌ها، به لحاظ سبک نوشتار و همچنین اشارات تاریخی و پرداختن به برخی مخاطبان نامه‌ها، به کم‌وکیف تصحیح‌های انجام شده از متن و نیز نسخه‌های موجود آن اشاره کرده است.

۳. تصحیح عبارات آشفته

۱-۳. «همه دل خیال احباب بود، و همه دیده خیل حباب، که از آب به وام می‌گرفت»
(خاقانی، ۱۳۶۲: ۳).

در خوانش نسخه اساس، بدخوانی صورت گرفته و در پاورقی اشاره شده است، نسخه لا: حباب. اما در نسخه لا که این کلمه بدون نقطه نیز (مطابق روال کلی نسخه) نوشته شده، باید «جناب» باشد که معنی آن نیز بهتر است. در جای دیگری می‌آورد: «و هر لحظه خیال بی خیلاء حضرت علیاء، خیل خیل هاتف‌وار بر خادم می‌آید» (همان: ۲۰۹) که مؤید «خیال جناب» است؛ نیز بین «حباب» و «جناب» جناس خط برقرار است. همچنین در نامه دیگری آمده است: «دل از پیوند مشاهده خیال بی خیلاء سجاده مقدسه پروای آن نداشت که انفاس حروف پیوند را بر تنگنای حلق گذرانیدی» (همان: ۹۶).

در نسخه اساس هم «خیل حباب» گرفته و در پاورقی گفته: «لا و پا: خیال»، اما در لا «خال حباب» است که جمله بدین صورت باید باشد: «همه دل خیال جناب بود و همه دیده خال حباب که از آب برمی‌گرفت» (لا: برگ ۵ پشت). در تشبیه «حباب» به «خال»، در وجه شبهه، طبعاً سفیدی مراد است. «چون همه تن خال سیاه بگرفت، خال سپید انانیت برخاست» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۲۰۹) و «چهره با خال خوش‌تر، خال سیاه نکوتر از سپید» (همان: ۲۱۰). در تحفة‌العراقین می‌گوید:

بردی ز پی کمال ایشان	خال برص از جمال ایشان
آن خال برص فروگشادی	خال مشکین به‌جا نهادی

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۵۹)

۲-۳. «درخت انجیر چون وعده اهل مکارم که عطا پیش از وعده رسانده، میوه پیش از برگ برآورده» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۷).

نقطه‌گذاری «بیش» و «پیش» را براساس نسخه‌ی اساس چندان نمی‌توان دقیق مشخص کرد، لیکن نسخه‌ی پاریس، اولی را به صورت «پیش» دارد (پا: برگ ۱ رو). هرچند عطای «بیش» یا «پیش» از وعده، هر دو می‌تواند محتمل معنا باشد، منطق عبارت حکم می‌کند که اولی را «پیش» و دومی را «بیش» بخوانیم (لا: برگ ۷ پشت).

«معطی نیکوکار را به دعای سائل حاجت نیست؛ چه، عطای او پیش از سائل به حضرت ربوبیت رفته‌است» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۳۴۱). نیز باید گفت که نه خاقانی هر دو واژه را ممکن است به یک صورت آورده باشد و جناس بین دو واژه را رعایت نکرده باشد و نه خاصیت درخت انجیر به گونه‌ای است که میوه پیش از برگ بیاورد؛ چنانکه در عبارات پیشین نیز سخن از برگ‌های برآمده از درخت انجیر می‌کند: «درخت انجیر پنجه گشاده، دست می‌کوفت... برگ انجیر بر ضدّی کفّ خضیب، پنجه سبز برمی‌گشاد» (همان: ۴)، و نظامی گنجوی (۱۳۸۶: ۱۲) نیز اگر در بیتی می‌آورد:

رسم ترنج است که در نوبهار پیش دهد میوه پس آرد بهار
طبیعتاً میوه‌های پارینه مانده بر درخت ترنج مقصود است و فقط آن را باید حسن تعلیلی شاعرانه به حساب آورد.

۳-۳. «حضرت، بیت‌المقدس وار از سایه بختنصریان بی‌بخت‌ونصر مجرد ماند» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۸).

نسخه‌ی سپهسالار: «سپاه بخت نصریان» (برگ ۳۴ رو). پذیرفتن «سایه» نیز خللی در معنی جمله ایجاد نمی‌کند و ممکن است «سپاه» را کاتب خواسته باشد با توجه به سیاق عبارت در آنجا بیاورد، ولی بلافاصله در جمله بعد نیز می‌آید: «کعبه از پای پیل ابرهه برست» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۸) که تا حدودی «سپاه» را تقویت می‌کند و نیز در جملات پیشین: «مملکت مصر آسا از خیل فرعونیان بی‌فر و عون خالی شد» (همان: ۱۴).

۳-۴. «واضح ابجد رموز و ابن بجدتها» (همان: ۳۹).

در این جمله که پیرو جملات عربی دیگر در آغاز نامه آمده، در نسخه‌ی «واضح» آمده‌است (لا: برگ ۱۲ رو). این اسم فاعل از وضع کردن، جمله را نیز معنی‌دار می‌کند که با «واضح» معنی‌ای از آن به دست نمی‌آید.

۵-۳. «زهاب چشمه حیوان بر خضر به یک زمان دیدار آمد و باز پنهان شود» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۴۵).

در این جمله، فعل (چنانکه در نسخه) باید «دیدار آید» باشد که با جمله بعدی مطابقت نحوی برقرار شود (لا: برگ ۱۴ رو). در منشآت در موارد متعددی «دیدار آمدن» به کار رفته است: «چه، استدراک خلل اسباب که در خلال احوال احباب دیدار آید» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۴۴) یا «لعبتان رنگارنگ جواهر از دامن امهات جبال به واسطه میتین متین کان کن دیدار آید» (همان: ۲۰۵ و ۳۰۳) که «دیدار آمدن» به معنی پدیدار شدن و جلوه‌گر شدن در متون دیگر نیز متداول است؛ یا «مساعت کن تا امروز و امشب به خانه آن دوست باشیم تا فردا خود چه دیدار آید» (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۷۸: ۱۰۵).

۳-۶. «هر حرفی را گنج شایگان و تاج هر خدایگان و خون‌بهای گرنامیگان می‌پندارد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۵۳). در نسخه: «تاج هنر خدایگان» (لا: برگ ۱۷ پشت).
سرور عقل و تاج‌دار هنر در دسر بیند و چنین شاید (خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۶۲)

نگارش کلمه «هنر» در نسخه در تمام موارد به یک صورت است و به «هر» نزدیک است که البته خوانش در موارد دیگر به درستی صورت گرفته است: «تواند بود که نقد هنر کمینه خادم، تمام عیار نیست» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۵۶).

۳-۷. «سببی که پای دام دل عشق‌ورزان است و نسیمی که دست‌گیر جان نیازمندان است؛ از چشم آهو کرشمه‌ای و هم از آهو شمه‌ای باید» (همان: ۴۶).
کلمه «ناف» مقارن «چشم» در ترکیب اضافی نخست است که از نظر دور مانده است: «از چشم آهو کرشمه‌ای و هم از ناف آهو شمه‌ای باید» (لا: برگ ۱۵ پشت). بدین ترتیب به همراه دو جمله پیش، لفونشر مرتبطی نیز در متن برقرار است.

۳-۸. «و نیز اندیشه در فرا پیش خاطر گذشتن گرفت و ادب تخفیف، پای در میان آورد و دست بر دهان ترجمان خاطر نهاد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۷۲).

به دلیل فاصله‌ای که در پایان خط ایجاد شده است (کاتب نسخه، مطابق معمول، برای رعایت توازن، در پایان خط، کلمه را کشیده نوشته)، کلمه پس از «اندیشه» در این جمله ناقص خوانده شده و «با» پیش از «در» از نظر مصحح دور مانده است؛ در نتیجه «در» به صورت حرف اضافه تلقی شده است؛ این دو، تشکیل یک واژه می‌دهند و به صورت «بادر» باید خوانده شود (لا: برگ ۲۲ پشت). از معانی «بادر»، سریع شتابنده و سبقت‌گیرنده است (نک:

ابن منظور، ۱۹۸۸: ذیل بادر)؛ و به نظر می‌رسد در اینجا صفتی است برای اندیشه. هماهنگی آوایی «بادر» و «خاطر» نیز قابل توجه است. در باب تندى و تیزی خاطر و به شتاب رفتن آن نیز در جای دیگری گوید: «ركض الخيل خاطر عنان قلم از دست می‌رباید و الا آنجا مضماری سخن نیست» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۶۶). با وجود همه آنچه گفتیم، «بادر» نیز اندکی دور از لغات کاربردی خاقانی است، لیکن دستنویس موجود امکان خوانش دیگری را به ما نمی‌دهد.

۹۳. «و این معانی را قراین و نظایر بسیار است که این اشاره احتمال آن نکند» (همان: ۴۶).

در نسخه به صراحت «اصاره» به کار رفته است (لا: برگ ۱۵ رو). «اصاره» در فرهنگ‌ها به معنی «رسن کوتاه» است. «الاصاره والایصر: رسنی بسیار کوتاه که دامن خیمه به میخ و ابندند» (الفراهیدی، بی تا: ۷/ذیل «أصر»). احتمال کردن (تحمل) با «اشاره» وجهی نمی‌تواند داشته باشد، لیکن باتوجه به «اصاره» عبارت معنی روشنی پیدا می‌کند.

۱۰۳. «می‌شنوم که آن جناب (را) هنوز غلاله غالیه‌گون بر سر است» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۸۶).

در این عبارت - که خالی از ابهام نیست - کاملاً پیداست روی سخن در آفتاب است و به واسطه اینکه در زیر ابر پنهان شده، خاقانی به سیاهی آن اشاره می‌کند. در نسخه لا به صورت «ا سحاب» آمده (برگ ۲۶ رو) که می‌توان احتمال داد «از سحاب» باشد. در هر حال واژه «سحاب» در نسخه به وضوح دیده می‌شود. پیش از آن را نیز که مصحح به صورت «آن» خوانده است، هیچ‌گاه ضمیر اشاره دیده نمی‌شود؛ از طرفی نیز مصحح باتوجه به خوانش کلمه به صورت «جناب»، علامت مفعولی «را» را به متن افزوده است تا مگر معنی درست شود؛ تمام عبارات بعدی (نقاب سیاه بر چهره داشتن، در پرده بودن، در نقاب بودن، دوده بر سر آوردن و...) که خطاب به آفتاب است، وجود کلمه «سحاب» را تقویت می‌بخشد. در متن نامه‌های دیگر نیز خاقانی (۱۳۶۲: ۴۸) به مضمونی نزدیک به این اشاره کرده است: «و اطلس اصفر آفتاب و اکسون اسود سحاب...» که روی سخن در آفتاب و همچنین ممدوح یا همان مخاطب نامه است. خاقانی سبزفامی را به او نسبت می‌دهد و سیاه‌پوشی را به خورشید: «زر سبزفام بسیار باشد. سنگ محک، سیاه‌چهره بود. تو زر خلاصی سیاه‌فام چرایی؟ او سنگ محک است، سبزفام چراست؟ چه، به حقیقت، شمس را برهنگی زی و زیور تمام است و به کسوت اکسون سحاب اغبر حاجتمند نیست» (همان: ۴۱).

۱۱-۳. «روزهاست که آسمان کعبه‌نمای را حجرالاسود می‌نماید. در معسکر پسرزاده خلیفه جامه خلیع‌نشان می‌داری» (همان: ۸۶).

این عبارات همچون مورد پیشین خطاب به آفتاب و در سیاهی رفتن آن است. طبعاً مراد از «حجرالاسود» تصور کردن خورشید، سیاهی و پنهان شدن آن زیر ابر است، اما بحث بر سر عبارت بعدی و جامه «خلیع‌نشان» داشتن آفتاب و نامفهوم بودن آن است، که در نسخه به صورت «جامه خلیفه‌نشان» آمده (لا: برگ ۲۶ رو) و منظور آن نیز سیاهی ابر است. چنان که می‌دانیم، خلفای عباسی جامه سیاه بر تن داشتند و در ادبیات ما بارها و به راه‌های گوناگون به این موضوع اشاره رفته‌است:

علم خاص خلیفه زده بر لشکر حاج چتر شامست کز او ماه شب‌آرا بینند
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۷)

و مجیرالدین بیلقانی (۱۳۵۸: ۱۰۴) گوید:

خلیفه را پسری گرچه بر خلاف پدر به جای تن دل و دیوان شده خلیفه شعار

۱۲-۳. «کشت‌زار زمین به سبب پادشاه سیف‌الدین از صاعقه پیری آسمان حوادث، آمن باد و چهره ستارگان آسمان دولتش از گرد طلب‌آمیز نوایب، صافی» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۸۷).

کلمه «زمین» در متن، در پایان جمله ذکر نشده‌است، ولی - چنان که نسخه نیز تأیید می‌کند - باید باشد، چون خاقانی در چند جمله پی‌درپی «زمین» را التزام کرده‌است. «چهره ستارگان آسمان دولتش از گرد طلب‌آمیز زمین نوایب، صافی» (لا: برگ ۲۷ رو). تقابل دو ترکیب «آسمان حوادث» و «زمین نواب» مشخص است و ارتباط میان کلمات نیز قوی‌تر می‌شود، اما ترکیب «طلب‌آمیز» در عبارت - باوجود اینکه در نسخه نیز فقط می‌توان آن را به همین صورت خواند - بی‌معنی به نظر می‌رسد و شاید باید «ظلمت‌آمیز» باشد که در منشآت یک بار دیگر نیز به کار رفته‌است: «آینه بس روشن است به نفس ظلمت‌آمیزش تیره می‌گردانند» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۳).

۱۳-۳. «خاقانی را به دست مردمی از خاک به آدمی تو کردی» (همان: ۸۸).

در نسخه، «مردمی» نیست، بلکه «مردی» است و این بخشی از یک بیت شعر است که در ادامه مطلبی ذکر شده‌است: «بگو ای بار خدای خسروان و سایه خدای جهان خدایگان زمین و خدیو راستین

خاقانی را به دست مردی از خاک به آدمی تو کردی»
(لا: برگ ۲۷ رو)

این بیت در *تحفة العرّاقین* نیز به همین صورت مندرج است (خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۵۶).

۱۴-۳. «پس آنچه در تشیید و ترتیب این خانه پرداخته باشم» (همان، ۱۳۶۲: ۸۹).

حرف اضافه به کاررفته در نسخه «از» است: «از تشیید و ترتیب این خانه پرداخته باشم» (لا: برگ ۲۸ پشت). طبیعی است که «پرداختن» یا بدون حرف اضافه و یا با دو حرف اضافه «از» و «به» کاربرد دارد؛ این مصدر با حرف اضافه «در» به کار نمی‌رود. پرداختن از: «و طراز دستارچه از زربفت چهره پرداختمی» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۴۷). پرداختن به: «و با آن پرداخت که خدمتی و دعایی که آن حضرت را شاید ارسال کند» (همان: ۱۹۰). نیز در متون دیگر:

نشستن گه رود و می ساختند
ز بیگانه خیمه پرداختند
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۱۹/۳)

که زد پرگار این گنبد که پرداخت
به هفت و دو و ده بخش مدور
(ناصرخسرو، ۱۳۶۸: ۵۳۳)

۱۵-۳. «گوهر خاتونی از ساحل دریای چین بفرستاد، پرستاری به پرستنده دعا هدیه کرد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۸۹).

در اینجا (مطابق نسخه) باید «فرستنده» باشد که معنی نیز دقیق و منطقی‌تر است (لا: برگ ۲۸ پشت)؛ از آن روی که فرستنده دعا، خاقانی است و هدیه‌کننده، سیف‌الدین. در موارد دیگر نیز این تعبیر دیده می‌شود: «هر سحرگاهش دعای صدق ران، پس به سوی عرش فرسایی فرست» (خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۲۸). «دعاگوی مخلص، هزاران دعا و ثنا و خدمت می‌فرستد» (*المختارات من الرسائل*، ۱۳۷۸: ۳۹۳). «خادم داعی، روز و شب ادامت مراسم ثنا و اقامت لوازم دعا می‌کند و هر سحر، سفته دعا بر صفت صفا سوی قلعه سما می‌فرستد» (همان: ۱۷۱).

۱۶-۳. «بدین شگفتی مه‌پاره‌ای که می‌بینم، کرشمه معجروه‌وار مه را تازه گرداند»
(خاقانی، ۱۳۶۲: ۹۱).

چنانکه هم نسخه و هم سیاق عبارت تأیید می‌کند، فعل جمله، «پاره گشتن» باید باشد، نه «تازه گشتن» (لا: برگ ۲۹ پشت) تا بدین طریق تناسب میان اجزای جمله برقرار باشد و تمام عناصر آن در جهت تقویت تلمیح موجود (معجز شق القمر) به کار گرفته شوند.

پس بر فلک ترنجی از جاه چون سیب، دو نیم کرده‌ای ماه
انگشت تو گر قلم نسوده‌ست مه را چو سر قلم نموده‌ست
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۵۵)

۱۷-۳. «و به حروف تنگ‌مجال که میدانگاه از حلقه حلق تا نیم‌دایره لب بیش ندارد، اسماء‌الله الحسنی را هم‌طویله زبان و هم‌سلک بنان توان گردانید» (همان، ۱۳۶۲: ۹۵).
«بنان» در نسخه به صورت «بیان» آمده است (لا: برگ ۳۰ پشت). اینجا سخن از گفتن و به زبان آوردن اسماء‌الله است و ارتباطی با نوشتن و «بنان» (مجازاً قلم) ندارد. خاقانی (۱۳۶۲: ۲۷۶) در نامه به مهذب‌الدین، این مضمون را با اندکی تغییر می‌آورد و می‌گوید: «و به حروف تنگ‌مجال که میدانگاه از نهایت ناف تا حد حلق و لب لب بیش ندارد، اسماء‌الله الحسنی را هم‌طویله زبان و هم‌سلک بیان توان گردانید».

۱۸-۳. «خادم عقیم او را مادر یحیی‌وار تازه رحم و حامل نماید» (همان: ۹۵).
کلمه «خاطر» است که این جمله را معنادار می‌سازد، نه «خادم». عقیم بودن «خادم» در این بافت و نیز ربط آن با ادامه جمله وجهی ندارد (لا: برگ ۳۰ پشت). خاقانی بارها به بکری و نیز حامل بودن خاطر خود اشاره کرده است: «چون به قدر خاطر سقیم و فکر عقیم، تأملی رفت...» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۴۲).

زین نکته‌های بکرنند آبستان حسرت مستی عقیم خاطر مستی سقیم ابتر
(همان، ۱۳۸۷: ۱۹۴)

۱۹-۳. «اگر محمد بدسیرتی و نابسامانی می‌نماید، بیرون کند و پندارد که هرگز نبوده است» (همان، ۱۳۶۲: ۱۰۴).

در این عبارت که به نامه‌ای خطاب به شهاب‌الدین، داماد خاقانی، مربوط می‌شود، در خوانش اسم اشتباهی رخ داده و اصولاً صحبت از شخصی به نام «محمود» است، نه «محمد» (لا: برگ ۳۳ پشت). از این نامه که جزء چند نامه شخصی خانوادگی خاقانی و همچون بسیاری از نامه‌های دیگر، مربوط به سال‌های اقامت او در تبریز است، پیداست که رابطه میان دو دامادش (شهاب‌الدین و مشیدالدین) و نیز رابطه شهاب‌الدین با دختر خاقانی به تیرگی گراییده و او در تلاش است تا شهاب‌الدین را از تندخویی بازدارد. در این میان، ذکر «محمود» نامی می‌رود که احتمالاً باید نوه خاقانی باشد (یا حتی غلامی باشد که بر ما معلوم نیست). «مشیدالدین چه کند که تو را از او شکایت باشد؟ یا محمود مذموم چه داند سگالیدن که از او فریاد

شاید داشتن) (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۰۴). از «محمود» در نامه دیگری هم که به پسر خود، مؤیدالدین، می‌نویسد، یاد می‌کند: «سلام و پرسش به ستّ رضیة مرضیة عقیقة صالحه، رابعة الزمان، والدة محمود صانهما لله و رعاهما... رساند و دعاء خالص درخواهد» (همان: ۱۸۸).

۲-۳. «و ضربان شرایین بر آیین حرکت طالبی بس است یمن یمین آن مجلس را» (همان: ۱۰۶).

در نسخه، واژه «خلق» پس از «شرایین» آمده که در متن از نظر دور مانده است. در این جمله، «شرایین خلق» به صورت عام و کلی آمده است (لا: برگ ۳۳ رو) و در جمله بعدی ذکر خاص پس از عام صورت گرفته است: «خاصه شرایین کهتر که بی افاضت نداوت حیات از لمس انامل شریف هیچ سریان قوت ندارد» (همان).

۲-۳. «و این معانی را قراین و اخوات و نظایر و لدات بسیار است که دیگر فصوص فصول تقریر و تحریر کرده شد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۵۵).

در اینجا چون حرف اضافه «در» مفعول مانده، مصحح، فعل «شود» را (متعلق به نسخه اساس) نسخه بدل کرده و «شد» (در باقی نسخ) را ترجیح داده است. در این عبارت، انجام عملی به زمان آینده موکول شده و شکل کاملش چنین است: «که در دیگر فصوص فصول تقریر و تحریر کرده شود» (لا: برگ ۴۹ پشت).

۲-۳. «به حصن‌های افراد در قلعه‌های اوتاد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۵۸).

این دو، معطوف به یکدیگرند و بینشان واو عطف آمده است، نه حرف اضافه. «به حصن‌های افراد و قلعه‌های اوتاد» (لا: برگ ۵۰ پشت).

۲-۳. «نامزد این عروس کدام است؟ نوای بلندنامی که چنین از غیب دوشیزه‌ای چون غیب بر نام پادشاه مغرب - اعلی‌الله رایته - عقد بسته آمد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۶۲).

«ی» نکره در نسخه لا لا اسماعیل به کار نرفته و طبیعی است که «عیب» و «غیب» نیز به دلیل نقطه‌گذاری ناکامل، چندان مشخص نیستند، لیکن منطوق جملات، این گونه حکم می‌کند که هر دو نمی‌تواند غیب باشد: «نامزد این عروس کدام است، نوای بلندنامی که چنین پاکیزه از غیب دوشیزه چون غیب بر نام شاه مغرب - اعلی‌الله رایته - عقد بسته آمد» (لا: برگ ۵۱ رو). مراد از این عروس، قصیده‌ای است که خاقانی آن را به مظفرالدین قزل‌ارسلان، از اتابکان سلجوقی منطقه عراق و آذربایجان، تقدیم کرده است.

۲۴-۳. «کهنتر ندانست که آن تشریف را تعویذ محمدی شمارد یا بر ملک دست راست سپارد، یا خاتم سلیمان پندارد یا به ملک دست چپ گمارد؟» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۶۶).

در این جملات، خاقانی با تردیدی مبتنی بر تجاهل‌العارف شاعرانه، نمی‌داند تشریف رسیده از طرف قطب‌الدین ابهری را باتوجه‌به ارزشی که برای آن قائل است، باید تعویذ محمدی به شمار آورد یا خاتم سلیمانی. بنابراین تردید بر سر این دو مورد است و باید صحیح عبارت را بدین شکل در نظر گرفت: «کهنتر ندانست که آن تشریف را تعویذ محمدی شمارد تا بر ملک دست راست سپارد، یا خاتم سلیمان پندارد تا به ملک دست چپ گمارد؟» (لا: برگ ۵۳ رو).

۲۵-۳. «وز رشک حدت او تیغ هندسه رنگ در سر کشد و به ترک کبودپوشی بکند و سیاه درپوشد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۶۷).

آشفته‌گی نسخه در این قسمت بسیار زیاد است، اما حدسی که برای جمله اول این عبارت، باتوجه‌به بافت معنایی متن (و نیز تا حدودی از روی نسخه) می‌توان زد، چنین است: «تیغ هند کله زنگ در سر کشد» (لا: برگ ۵۳ رو) و این برداشت باتوجه‌به سیاه‌پوشی می‌تواند وجهی داشته باشد.

۲۶-۳. «غبار خیالات با صدای حالات چنان نفس بسته است که کهنتر تا از مجاورت آن کعبه افضال انفصال گزیده‌است، از رضاع خدمت، حضور فصال یافته‌است یک چشم‌زد از خدمت ثنا طرازیدن و طراز آستین روزگار سازیدن، فارغ نبوده‌است» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۶۸).

در جمله نخست این عبارت، «نقش بستن» باید باشد، نه «نفس بستن»: «غبار خیالات با صدای حالات چنان نقش بسته است...» (لا: برگ ۵۳ رو). وی در موارد دیگری نیز این کنایه را به کار برده‌است: «اینک از سر خامه قطره قطره می‌رود و نقش کشف‌الحال می‌بندد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۹۲) یا «نقش کشف‌الحال در خدمتی که نویسد بندد و عذر کهنتر و خادم را از جوار عز و جناب مجد مجلس اسمی اسماء‌الله و نوره تمهید درخواهد» (همان: ۷۲).

۲۷-۳. «حقیقت است که اصحاب خواطر لامعه و قریحه ناصعه به هر عهد، دست تصرف در الفاظ خاص بریزند» (همان: ۱۷۴).

در نسخه، آشکارا «خاص تر برند» ثبت شده‌است: «دست تصرف در الفاظ خاص تر برند» (لا: برگ ۵۶ رو). این خوانش به رسایی معنا کمک می‌کند. فعل جمله «دست بردن» است و «دست ریختن» نمی‌تواند در این بافت معنی‌دار باشد.

۲۸۳. زین‌الحاج را فرستادم تا به جهت گلستان، که در این خارستان او ما را سر است، به تعجیل حبه (؟) بخرد و بازگردد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۸۸).

این لغت مبهم در نسخه (لا: برگ ۶۰ رو)، که بر مصحح نیز معلوم نبوده‌است، شاید «حُبّه» باشد. «حُبّه» تخم گیاهی است دارای خاصیت درمانی و از کاربردهایش دفع حصبه و سرماست. در *تحفه حکیم مؤمن* در شرح آن آمده‌است: «تخمی است بسیار ریز و دراز و زرد و مایل به سرخی و تیرگی و برگش طولانی... مشتهی و مقوی معدۀ سرد و تحلیل مواد نخاع و آبله و حصبه و برودت احشا... و جهت نفت‌الدم سینه و ریه و سرفه مزمن» (حسینی طبیب، ۱۳۴۵: ۹۹). «حُبّه سرخ باشد خلوقی‌رنگ و از ناحیت کردان و از کوه‌هاشان خیزد، گرم و نرم است، سودا را سود کند چون بسک‌انگبین و شکر بخورند و تن فربه گرداند و منفعتش بسیار است، آن را به کار دارد» (موفق هروی، ۱۳۴۶: ۱۳۷). این حدس باتوجه‌به بیماری و بدحالی خاقانی که در آغاز نامه از آن سخن می‌گوید، می‌تواند وجهی داشته باشد. احتمال دیگری نیز که می‌توان برای این واژه در نظر گرفت، این است که آن را «حُبّه» بخوانیم. امکان دارد خاقانی به موجب سردی هوا و حال بد خود، طلب «حبه» کرده باشد، که این خواسته نیز در ترسلات و یا قطعات معمول است: «اما در این وقت زمستان نزدیک رسید و حبه را پوستین تمام نیست معمور، ترتیب آن بفرمایند مضاف دیگر انعام‌ها بود» (*المختارات من الرسائل*، ۱۳۷۸: ۳۴۰).

۲۹۳. «از این یک رمه اعداد اعدادی آمد که آحاد تختۀ الحاد را الوف کنند و رسم

اهل ضلال را حروف سازند» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۹۵).

چنانکه مصحح نیز اشاره کرده، فقط در نسخه لالا اسماعیل به این شکل است و بقیه نسخه‌ها «آمد» ندارند، لیکن عبارت از نسخه لالا اسماعیل با اندکی بدخوانی وارد متن شده‌است. جمله اول را احتمالاً باید به صورت ترکیب ازین + صفت (و گاهی همراه با ی) در نظر بگیریم. این ساخت نحوی بیشتر در بیان شگفتی و کثرت و... می‌آید.

از گوشه‌ای برآمد ازین شوخ‌دلبری بر بود دل ز دستم و پای از میان گرفت

(قوامی‌رازی، ۱۳۳۴: ۵۷)

قیاس نیست نکویش را ولیکن هست ازین یکی عجمی غمرسار بی‌هنجار

(همان: ۴۲)

قدر سوز تو چه دانند ازین مشت‌ی خام هم مرا سوز که صدبار دگر سوخته‌ام

(مجیر بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۳۰)

خاقانی در نامه به سیف‌الدین و هنگام توصیف کنیزک اهدایی‌اش، برای بیان زیبایی و دلفریبی او، در چندین موضع از این ساختار بهره جسته‌است: «از این زیجی بازیچه‌نمایی نارنج‌صفایی می‌گون‌لی، از این شوخ شاخ‌ناشکسته نقاب‌بربسته، از این لشکرشکنی سلطان‌فگنی زهرصفتی» (خاقانی، ۱۳۴۹: ۹۱).

قسمتی از عبارت بعدی را نیز مصحح در متن وارد نکرده و به حاشیه برده‌است؛ زیرا هر دو واژه «رسم» و «رشم» را یکی پنداشته و هر دو را «رسم» ثبت کرده و آن را تکرار به حساب آورده‌است؛ حال آنکه خاقانی «رشم» را در معنی «نوشتنی کورکورانه و از سر تقلید» به کار می‌برد:

حکم از حکمه نداند و رسم از رشم	پشم سگ لعنت است مه سگ و مه پشم
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۷۲۵)	
حدیث بوزنه خواندی و رشم کردن او	چو طیره گشت کتابت ده خراسانی
چه گفت بوزنه را گفت کون‌دریده زنا	برای رشم‌فروشیت کو زبان‌دانی
	(همان: ۹۳۱)

عبارت مورد اشاره در نسخه چنین است: «از این یک رمه اعداد اعدای‌اند که آحاد تختة الحاد را الوف کنند و رسم اهل رشم اهل ضلال را حروف سازند» (لا: برگ ۶۲ رو).
 ۳-۳۰. «جوقی دیگر چون باد پراکنده، وز باد پراکنده‌تر» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۹۴).

چنانکه مصحح در پی‌نوشت ذکر کرده، فقط در نامه موجود در مجله ارمغان، «پراکنده» به‌صورت صفت تفضیلی، یعنی همراه با «تر» آمده‌است (همان)؛ دلیل ترجیح آن نیز احتمالاً آن است که از نظر مصحح، این دو نمی‌توانند به یک شکل به کار رفته باشند، حال آنکه یکسانی آن‌ها جناس مرکبی را منجر می‌شود:

بر در خواجه از تظلم خلق	بشنو آن نالیه پراکنده
خواجه آزاد و تکیه‌گه کرده	بالش از بالش پر آکنده
	(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۲۰)

۴. نتیجه

باتوجه به نسخه‌هایی که از منشآت خاقانی در دست است، مصحح اثر، تصحیح آن را به نحو مطلوبی انجام داده، لیکن بسیاری از عبارات و لغات همچنان خالی از ایراد و ابهام نیست. در مواردی نیز ممکن است عبارات از هر حیث بی‌نقص به‌نظر رسند، ولی از سبک

سخن‌گویی خاقانی به‌دورند. این نواقص گاه به آشفتگی بیش از حد نسخه‌ها مربوط می‌شود و گاه نیز حاصل بدخوانی آن‌هاست. برخی از آشفتگی‌های موجود، پس از بازخوانی نسخه‌ها و باتوجه‌به سایر آثار خاقانی و نیز دیگر متون برطرف شد؛ بدین منظور نیازمند خوانش دوباره نسخه‌ها شدیم. تصحیح مجدد منشآت خاقانی - در صورت پیدا شدن نسخه‌ای نو - از ضروریات است.

۵. منابع

- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۸۸)، *لسان العرب*، الطبعة الاولى، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ترکی، محمدرضا (۱۳۹۵)، «منشآت خاقانی»، *دانشنامه زبان و ادبیات فارسی*، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، جلد ۶، صص ۲۲۳-۲۲۶.
- حسینی‌طیب، محمدمؤمن (۱۳۴۵)، *تحفه حکیم مؤمن*، با مقدمه محمود نجم‌آبادی، چاپ دوم، تهران، مصطفوی.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۴۶)، *مجموعه نامه‌های افضل‌الدین بدیل خاقانی*، به تصحیح سیدضیاءالدین سجادی، چاپ اول، تهران، دانشسرای عالی.
- _____ (۱۳۶۲)، *منشآت خاقانی*، به تصحیح محمد روشن، چاپ دوم، تهران، فرزانه.
- _____ (۱۳۸۴)، *منشآت خاقانی*، به تصحیح محمد روشن، چاپ ششم، تهران، دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۷)، *تحفه‌العراقین*، به تصحیح علی صفری‌آق‌قلعه، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۸۸)، *دیوان خاقانی*، به تصحیح سیدضیاءالدین سجادی، چاپ نهم، تهران، زوار.
- _____ (بی تا)، *منشآت*، نسخه کتابخانه لالا اسماعیل، شماره ۶۰۰.
- _____ (بی تا)، *منشآت*، نسخه کتابخانه سپهسالار، شماره ۶۰۰.
- _____ (سده نهم)، *منشآت*، نسخه کتابخانه پاریس، شماره ۱۸۱۶.
- خواجه نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۷۸)، *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ نهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- روشن، محمد (۱۳۸۵)، «استدراکاتی بر منشآت خاقانی»، *آینه میراث*، سال ۴، شماره ۲ و ۳، تابستان و پاییز، صص ۴۲۹-۴۳۷.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قوامی‌رازی، بدرالدین (۱۳۳۴)، *دیوان*، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی‌ارموی، چاپ اول، بی جا، بی تا.
- الفراهیدی، خلیل بن احمد (بی تا)، *العین*، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- مجیرالدین بلیقانی (۱۳۵۸)، *دیوان*، تصحیح و تعلیق محمد آبادی، چاپ اول، تهران، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

- المختارات من الرسائل (۱۳۷۸)، تصحیح غلامرضا طاهر و ایرج افشار، چاپ اول، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- موفق هروی، ابومنصور (۱۳۴۶)، الابنیه عن حقایق الادویه، به تصحیح احمد بهمنیار، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.
- مهدوی فر، سعید (۱۳۹۰)، «تصحیح تحریفی از منشآت خاقانی»، گزارش میراث، دوره ۲، سال ۵، شماره ۴۷ و ۴۸، مهر و دی، صص ۱۶-۱۸.
- ناصر خسرو (۱۳۶۸)، دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۶)، مخزن الاسرار، به تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ شانزدهم، تهران، قطره.

